

زبان‌های محلی ایران و خطر انقراض

حسن بشیرنژاد*

اهمیت و نقش زبان
فارسی به عنوان زبان
رسمی کشورمان و
وسیله ارتباطی مشترک
همه ایرانیان بر کسی
پوشیده نیست. زبان
فارسی، گذشته از
نقش ارتباطی آن، به
عنوان یادگار کهن
گذشتگان و پیشینیان
این مرز و بوم،
همواره عاملی برای
ایجاد وحدت میان اقوام
و نژادهای مختلف این

* دانشجوی دکترای زبان شناسی

سرزمین به شمار رفته و می‌رود. با وجود این نباید از خاطر برد که در کنار این زبان، زبان‌ها و گویش‌های محلی متعددی در کشورمان وجود دارند که شمار گویشوران برخی از آنها از مرز میلیون هم فراتر می‌رود. هر یک از این زبان‌ها و گویش‌ها به عنوان زبان مادری یکی از اقوام ایرانی، بخشی از فرهنگ و هویت قومی آنان به حساب می‌آیند و منعکس‌کننده آداب، رسوم، ارزش‌ها و باورهای آن قوم و ملت و در عین حال وسیله‌ای برای انتقال این ارزش‌ها از نسلی به نسل دیگرند.

اصولاً تحول و دگرگونی زبان‌ها تحت تاثیر عوامل درون زبانی و برون زبانی از خصوصیات ذاتی هر زبان و گویشی است و همه زبان‌های ایرانی نیز در گذر زمان دستخوش تغییرات و تحولاتی گشته‌اند. اما آنچه امروزه شاهد آن هستیم و برای علاقه‌مندان این زبان‌ها نگران‌کننده است، نه تنها تغییری تدریجی، که زوال یا نابودی بطئی این زبان‌هاست که تحولات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی سال‌های اخیر موجبات آن را فراهم آورده و هر روزه با تغییر شیوه‌های زندگی، و گسترش ارتباطات جمعی و رسانه‌های گروهی، این روند سرعت و شدت بیشتری به خود می‌گیرد. رفته‌رفته با نزول ارزش و پایگاه اجتماعی این زبان‌ها در مقابل زبان فارسی، کاربرد آنها در حوزه‌های مختلف کمتر می‌شود و با ادامه وضع موجود بیم آن می‌رود که این زبان‌ها برای همیشه به دست فراموشی سپرده شوند. در این مختصر، نگارنده قصد دارد ضمن اشاره‌ای گذرا به پدیده انقراض یا مرگ زبان‌ها و مطالعات انجام شده در این زمینه، به اجمال به بررسی جایگاه اجتماعی زبان‌های محلی ایران در حال حاضر و دورنمای آینده آنها بپردازد.

مرگ زبان‌ها، علل و پیامدها

از قرن نوزدهم به این سوی، دانشمندان علوم اجتماعی و به‌ویژه زبان‌شناسان، غالباً زبان را یک ارگانیزم یا موجود زنده می‌دانند که پس از زایش و پشت سر گذاشتن

دوران طفولیت، به رشد و بالندگی می‌رسد و ممکن است بنا به دلیل یا دلایلی، با طی روندی از زوال تدریجی، رو به خاموشی رود و زبان دیگری جانشین آن شود.^(۱) از این فرایند با عنوان «تعویض» یا «تغییر زبان» (language shift) یاد می‌شود. تغییر زبان حالتی است که افراد یک جامعه دوزبانه یا چندزبانه از زبان بومی خود به نفع زبان دیگری دست بکشند که گاه از آن با عنوان "مرگ زبان" (language death) نیز یاد می‌شود. اصطلاح «مرگ زبان» به ویژه زمانی به کار می‌رود که اعضای آن جامعه زبانی، تنها گویشوران آن زبان در دنیا باشند.^(۲) بدیهی است، مرگ یک زبان با مرگ آخرین گویشور آن زبان محقق می‌شود. زبان‌شناسان اصطلاحات معادل دیگری برای این پدیده ذکر می‌کنند که از جمله آنها می‌توان به «حذف زبان» (language loss) و «انقراض زبان» (language extinction) اشاره کرد.

نقطه مقابل مرگ زبان، پدیده «بقا یا حفظ زبان» (language maintainous) است و این زمانی اتفاق می‌افتد که اعضای یک جامعه زبانی تصمیم می‌گیرند به استفاده از زبان آبا و اجدادی خود ادامه دهد. اصولاً تحول و دگرگونی زبان‌ها تحت تاثیر عوامل درون زبانی و برون زبانی از خصوصیات ذاتی هر زبان و گویشی است و همه زبان‌های ایرانی نیز در گذر زمان دستخوش تغییرات و تحولاتی گشته‌اند.

پیدامی‌کنند؛ چراکه برای اعضای جامعه‌ای که تنها یک زبان می‌دانند و زبان دیگری را نیز نمی‌آموزند، اصطلاح «حفظ زبان» معنایی ندارد.

زبان‌شناسان در بررسی این پدیده تقسیم‌بندی‌های خاصی به عمل می‌آورند و از اصطلاحات خاصی برای این دسته بندی‌ها استفاده می‌کنند. آنان زبانی را که هیچ گویشور بومی ندارد، زبانی «مرده» (dead) یا «خاموش» (extinct) می‌نامند. زبانی که در میان نسل جوان و خردسالان هیچ گویشور بومی ندارد، زبانی «در حال احتضار» یا «رو به

زوال» (moribund) نامیده می‌شود و در نهایت زبانی که گویشوران بومی آن بسیار اندک باشند، زبان «در معرض خطر» (imperiled / endangered) نامیده می‌شود.^(۳) دانشمندان علوم زیستی معتقدند که سرعت انقراض زبان‌ها به مراتب بیش از سرعت انقراض گونه‌های گیاهی و جانوری است. پروفیسور بیل سادرلند (Bill Sutherland) می‌گوید: «با وجود آنکه معمولاً تهدیدهایی که پرندگان و پستانداران در معرض آنها هستند، کاملاً برای مردم شناخته شده‌اند، به نظر می‌رسد که زبان‌ها بیشتر در معرض تهدید و خطر نابودی باشند»^(۴)

زبان‌شناسان تخمین می‌زنند که در حال حاضر حدود ۶۸۰۰ زبان زنده در جهان وجود داشته باشد که ۹۰ درصد آنها دارای کمتر از صد هزار نفر گویشور هستند و ۳۵۷ مورد از این زبان‌ها کمتر از ۵۰ نفر سخنگو دارند و حتی تعدادی از این زبان‌ها (حدود ۴۶ زبان) تنها یک گویشور دارند و در نتیجه به شدت در معرض خطر انقراض هستند.^(۵)

طی پانصد سال گذشته، حدود ۴/۵ درصد از کل این زبان‌ها ناپدید شده‌اند، در حالی که در این مدت تنها ۱/۳ درصد گونه‌های پرندگان و ۱/۹ درصد پستانداران از میان رفته‌اند. از میان ۱۷۶ زبان موجود که از سال ۱۶۰۰، قبایل آمریکای شمالی به آن زبان‌ها صحبت می‌کردند، ۵۲ زبان تا کنون خاموش شده‌اند. همچنین از ۲۳۱ زبان بومیان استرالیا نیز ۳۱ زبان روبه انقراض نهاده‌اند.^(۶)

زبان‌شناسان، عوامل متعددی را در بقا یا زوال یک زبان موثر می‌دانند که عمده‌ترین آنها مهاجرت، شهرنشینی، صنعتی شدن، محدودیت‌های اعمال شده از سوی دولت‌ها، زبان آموزش و علم آموزی در نظام آموزشی کشور، اعتبار اجتماعی زبان‌ها و تعداد گویشوران یک زبان هستند.^(۷)

دیوید کریستال (۲۰۰۰) حوادث و بلایای طبیعی را نیز به این مجموعه می‌افزاید. وی بر این اعتقاد است که رخداد برخی بلایای طبیعی مانند زلزله، سونامی و شیوع بیماری‌های واگیر و مهلک که منجر به مرگ دسته جمعی افراد یک منطقه یا

قبیله می شوند نیز می توانند در انقراض زبان‌ها موثر باشند. در کنار این عوامل، جنگ‌ها و درگیری‌ها، به ویژه جنگ‌هایی که تصفیه حساب‌های قومی به حساب می‌آیند و پاکسازی نژادی را در پی دارند نیز نباید نادیده گرفته شوند. اما مهم‌تر از همه،

آنچه امروزه در میان علل مرگ زبان در مرکز توجه قرار دارد، پدیده‌ای است که با عنوان «جهانی شدن» (globalization) از آن یاد می‌شود و خود معلول تحولات سریع اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در سال‌های اخیر و به ویژه گسترش وسایل ارتباط جمعی و توسعه رسانه‌های گروهی و ابزارهای اطلاع‌رسانی در سرتاسر دنیاست.

اگرچه نمی‌توان زمان مرگ زبان‌ها را به دقت تعیین کرد، شاید بتوان راز مرگ آنها را دریافت. شرط لازم و اساسی برای حذف یک زبان وجود دو زبانی (bilingualism) در

سطح یک جامعه است، اما این شرط به تنهایی کافی نیست؛ زیرا جوامع دو زبانه‌ای هم بوده‌اند که برای دهه‌ها و قرن‌های متوالی به صورت دو زبانه باقی مانده‌اند.^(۸)

اصولاً تمامی موارد حذف زبان‌ها، بین دو نسل مختلف اتفاق می‌افتند، به این معنی که یک نسل دو زبانه، یکی از دو زبان را برحسب شرایط موجود به نسل بعد منتقل می‌کند. از این رو می‌توان خانواده را نقطه آغاز فرآیند مرگ زبان دانست، زیرا این والدین هستند که یکی از دو زبان را برای آموزش به فرزندان و انتقال به نسل بعد برمی‌گزینند. تغییر یا حذف زبان نتیجه حرکت جمعی و بلند مدت انتخاب و کاربرد یک زبان است و انتخاب یک زبان از میان دو یا چند زبان نیز تحت تاثیر «نگرش‌های زبانی» (language attitudes) افراد قرار دارد. مجموعه‌ای از عوامل برون‌زبانی

زبان‌شناسان تخمین می‌زنند که در

حال حاضر حدود ۶۸۰۰۰ زبان زنده در

جهان وجود داشته باشد که ۹۰ درصد

آنها دارای کمتر از صد هزار نفر

گویشور هستند و ۳۵۷ مورد از این

زبان‌ها کمتر از ۵۰ نفر سخنگو دارند و

حتی تعدادی از این زبان‌ها (حدود ۴۶

زبان) تنها یک گویشور دارند و در

نتیجه به شدت در معرض خطر

انقراض هستند.

(اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و...) نگرش افراد را نسبت به یک زبان شکل می‌دهند که این نگرش‌ها می‌توانند در انتخاب زبان و کاربرد آن از سوی گویشوران و آموزش آن به فرزندان در حوزه خانواده تعیین کننده باشند. ظاهراً از میان دو زبان، زبانی در یک جامعه شانس بیشتری برای بقا دارد که از «اعتبار اجتماعی» (prestige social) بالاتری برخوردار باشد و برخورداری از اعتبار و وجهه اجتماعی نیز مستلزم برخورداری از پشتوانه های سیاسی، اقتصادی، نظامی، علمی، ادبی و... است. با این توضیحات، یک زبان اقلیت و محلی که فاقد نظام نوشتاری و آثار ادبی و هنری قابل توجه است، در مقابل زبان اکثریت و رسمی که آثار ادبی و هنری فراوان دارد، شانس کمتری برای بقا می‌یابد. نگرش‌های منفی حتی می‌توانند مانع از اقبال گویشوران یک زبان به ادبیات و به ویژه شعر آن زبان شوند و این خود می‌تواند یکی از عوامل تسریع کننده زوال آن زبان باشد. زبان شناسان، نقش شعر و آثار ادبی را در حفظ و پویایی زبان تعیین کننده می‌دانند. دکتر حق شناس^(۹) در این ارتباط می‌گوید: «من راز مرگ زبان‌ها را در رکود و سترونی شعر آن می‌بینم. هر زبانی آنگاه می‌میرد که آخرین شاعرش مرده باشد».

با وجود آنکه جامعه شناسان، «زبان» را یکی از مؤلفه‌های فرهنگی و بخشی از فرهنگ یک قوم و ملت به حساب می‌آورند، از دیدگاهی وسیع تر باید زبان را از سایر عناصر فرهنگی کاملاً متمایز دانست. زبان، از یک سو خود وسیله ای برای حفظ، بیان، آموزش و توسعه فرهنگ است و از سوی دیگر محملی است برای انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر. آنچه فرهنگ گذشتگان را به نسل حاضر پیوند می‌زند، زبان است و آنچه آیندگان را از ارزش‌ها و باورهای نسل حاضر مطلع می‌سازد، همین زبان است. زبان بخشی از هویت قومی و نژادی یک ملت به حساب می‌آید و به قول ساموئل جانسون «زبان هر ملت شجره‌نامه آن ملت است».^(۱۰) از این رو مرگ زبان تنها از میان رفتن یک ابزار ارتباطی نیست، بلکه مرگ یک فرهنگ با تمام گذشته و دیرینه آن و مرگ یک ملت با تمام هویت قومی، تاریخی، فرهنگی و مذهبی آن است.

پژوهش‌های انجام شده در این زمینه

اصولاً «جامعه‌شناسی زبان» (sociolinguistics) از مباحث میان رشته‌ای نوپایی است که در اواسط قرن بیستم میلادی شکل گرفت و بالطبع پژوهش‌های انجام شده در این زمینه از قدمت چندانی برخوردار نیستند. قدمت پژوهش‌های مربوط به حفظ یا تغییر زبان‌ها نیز به دهه ۱۹۶۰ می‌رسد. جاشوا فیشمن (Jashua Fishman) جامعه‌شناس زبان، آغازگر این نوع پژوهش‌هاست. وی در سال ۱۹۶۶ به مطالعه میزان پایداری به زبان مادری در میان گروه‌های مهاجر در ایالات متحده پرداخت. فیشمن در مطالعات خود از روش «تحلیل حوزه‌ای» (domain analysis) بهره گرفت و از آن پس این روش الگوی مدون رایجی در بررسی پدیده حفظ یا مرگ زبان شد. او برای آگاهی از کاربرد دو زبان برخی موقعیت‌ها یا نهادهای اجتماعی را در نظر می‌گیرد که آنها را «حوزه» (domain) می‌نامد. این حوزه‌ها از عناصری مانند مکان، موضوع و مخاطب تشکیل می‌شوند. در هر یک از این حوزه‌ها کاربرد یک زبان ممکن است مناسب‌تر از بقیه باشد، برای نمونه در محیط خانواده که یکی از این حوزه‌هاست، معمولاً زبان پایین تر و کم اعتبارتر برای برقراری ارتباط میان اعضا به کار می‌رود، در حالی که زبان معتبرتر در مکان‌های رسمی تر، مانند مراکز آموزشی کاربرد دارد. در این شیوه از بررسی، با استفاده از پرسشنامه یا مصاحبه، از مخاطبان مختلف و درباره موضوعات متفاوت در زمینه کاربرد زبان در موقعیت‌های گوناگون سؤال می‌شود و پاسخ‌های به دست آمده مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

از دیگر پژوهش‌های کلاسیک در این زمینه می‌توان به بررسی های خانم سوزان گل (Susan Gal) در سال ۱۹۷۹ در منطقه دوزبانه اوبروارت (Oberwart) در اتریش اشاره کرد. در این منطقه زبان مجاری که زبان بومیان منطقه بود، جای خود را به زبان آلمانی داد. خانم نانسی دورین (Nancy Dorian) در سال ۱۹۸۱ در منطقه دوزبانه سادرلند شرقی در اسکاتلند نمونه‌ای دیگر از حذف زبان را گزارش کرد. در این منطقه در اثر تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پس از جنگ جهانی دوم، زبان انگلیسی

با حذف زبان گالی (Gaelic) به تدریج به زبان مادری بومیان منطقه تبدیل شد. بررسی لیبرسین در سال ۱۹۷۲ در جامعه انگلیسی - فرانسه زبان در مونترال کانادا و پژوهش فسولد در سال ۱۹۸۱ در منطقه دوزبانه تائوس (Taos) در ایالت نیومکزیکو آمریکا مواردی از حفظ زبان را نشان می دهند. در مجموع این پژوهش ها و پژوهش های انجام شده پس از آنها، که از دهه ۱۹۹۰ وسعت آنها نیز افزایش یافته است، مسائل زیادی را در خصوص این پدیده روشن ساخته اند که ما در اینجا به جزئیات این پژوهش ها نمی پردازیم و تنها به شرح دستاوردها و پیامدهای کلی آنها اکتفا می کنیم.

با وجود همه پیچیدگی های مربوط به فرآیند حفظ یا تغییر زبان و با وجود تنوع و گوناگونی عواملی که می توانند در این فرآیندها تأثیرگذار باشند، از مجموع مباحث طرح شده و تحقیقات صورت گرفته می توان نتیجه گرفت که پیش شرط اساسی برای تغییر زبان وجود یک جامعه دو زبانه است، اما حفظ زبان فرانسه در جامعه دو زبانه مونترال در کانادا نشان می دهد که این پیش شرط به تنهایی برای تغییر زبان کافی نیست. اگر وجود دوزبانگی به تنهایی برای تغییر زبان کافی نیست، شاید وجود دوزبانگی به همراه اعتبار بیشتر یکی از دو زبان احتمال تغییر زبان را حتمی سازد. اما مواردی را سراغ داریم که یک زبان پایین تر به لحاظ وجه اجتماعی، در کنار یک زبان برتر باقی مانده و یا حتی آن را حذف کرده است. حذف زبان فرانسه با ورود زبان انگلیسی، در حمله نورمن ها به انگلستان و حفظ زبان گوارانی در مقابل زبان استعمارگران اسپانیایی در کشور پاراگوئه از موارد یاد شده است.^(۱۱)

معمولاً در اغلب تغییر زبان ها این زبان گروه کوچکتر است که جای خود را به زبان گروه بزرگتر می دهد و گذشته از آن، گروه بزرگتر معمولاً از قدرت سیاسی و اقتصادی بیشتری برخوردار است، اما همان طور که در هر دو مورد ذکر شده از تغییر زبان دیدیم، گروه کوچکتر با وجود فراهم بودن این شرایط برای سال ها زبان خود را حفظ کرده بود. با نگاهی ژرف تر درمی یابیم که این تغییر زبان، دقیقاً زمانی آغاز شد که افراد گروه کوچکتر حاضر شدند از هویت خود به عنوان یک گروه اجتماعی - فرهنگی مستقل

دست بکشند و به عضویت گروه بزرگتر درآیند. این مسئله اگر چه خود مقدمه ای برای تغییر زبان است، عامل تغییر زبان به شمار نمی‌رود، بلکه معلول برخی عوامل و شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حاکم بر محیط است. ظاهراً یکی از مهمترین عواملی که باعث می‌شود افراد پایبندی به ارزش‌های گروهی و قومی را از دست بدهند، از دست دادن استقلال اقتصادی است. برای نمونه، از دست رفتن شغل و حرفه سنتی و وابستگی به گروه بزرگتر برای اشتغال و کسب درآمد یکی از عوامل اقتصادی مؤثر در این زمینه است. عوامل اجتماعی - فرهنگی هم می‌توانند در این میان نقش داشته باشند. برای نمونه زبان آموزشی می‌تواند یکی از عوامل فرهنگی مهم باشد. اگر زبان آموزشی در مدارس همان زبان گروه برتر باشد، می‌تواند این احساس را در افراد گروه کوچکتر - به ویژه کودکان این گروه - به وجود آورد که زبان مادری آنها هیچ کاربردی ندارد و در نتیجه یادگیری آن نیز ضروری نیست که همین امر، مقدمه‌ای برای آموزش زبان برتر به فرزندان در محیط خانواده می‌شود.

در واقع، آموزش زبان برتر به فرزندان در محیط خانواده را باید از نشانه‌های تغییر زبان دانست نه از عوامل آن؛ چراکه این امر تحت تأثیر عوامل بیرون از خانه، یعنی جامعه قرار دارد. ما نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم که دقیقاً چه عواملی و در چه زمانی موجب حذف یک زبان و جایگزین شدن زبان دیگر می‌شوند، اما دیتمار (۱۹۷۶) به دو نکته اساسی در این زمینه اشاره دارد که شایسته است آنها را به عنوان دو قاعده کلی بپذیریم: نکته اول اینکه، زبانی که در خانواده به کار نمی‌رود، نسبت به زبانی که در خانواده کاربرد دارد، بخت کمتری برای بقا می‌یابد و نکته دوم اینکه اگر در یک جامعه دو زبانه افراد آن، «دوزبانه ناهمپایه» (Compound Bilingual) باشند، احتمال وقوع تغییر زبان بیش از جامعه‌ای است که افراد آن، «دو زبان همپایه» (Coordinate Bilingual) هستند. این مطلب به نوعی تاییدکننده همان مورد اول است؛ چراکه دوزبانه‌های ناهمپایه معمولاً هر دو زبان را در حوزه خانواده می‌آموزند و این به معنی وارد شدن یک زبان جدید در حوزه کاربردی زبان سنتی است.^(۱۲)

زبان‌های محلی ایران: وضعیت کنونی و دورنمای آینده

اصولاً مطالعات زبان‌شناسی و به تبع آن مطالعات اجتماعی زبان، در کشور ما، قدمت چندانی ندارند و پژوهش‌های اندکی هم که به مطالعات اجتماعی زبان مربوط می‌شوند، عمدتاً به بررسی موضوعاتی نظیر قرض‌گیری‌های زبانی، گونه‌های زبانی، تفاوت‌های تلفظی در بین گروه‌های سنی و جنسی، تغییر گونه‌های سبکی، برخورد زبان‌ها، رابطه زبان و ملیت، و... پرداخته‌اند. از سوی دیگر، مطالعات گویش‌شناسی نیز غالباً به توصیف آواها، ساختار یا واژگان گویش‌های ایرانی محدود می‌شوند و در مجموع توجه زیادی به بررسی جایگاه اجتماعی زبان‌های محلی و مسئله حفظ یا تغییر آنها نشده است. هیچ پژوهش جامعی در زمینه وضعیت اجتماعی زبان‌های محلی ایران در دست نیست و تنها در سال‌های اخیر پژوهش‌های موردی و پراکنده درباره برخی از این زبان‌ها و گویش‌ها صورت گرفته است که در اینجا با نگاهی اجمالی به این موارد سعی می‌کنیم دیدگاه‌هایی کلی درباره وضعیت کنونی و دورنمای آینده این زبان‌ها به خوانندگان ارائه دهیم.

پژوهش خانم ذوالفقاری درباره گویش بختیاری در شهر مسجد سلیمان در سال ۱۳۷۶ ظاهراً اولین اثری است که به این مسئله مهم توجه نشان داده است. ایشان با استفاده از پرسشنامه و با بهره‌گیری از شیوه تحلیل حوزه‌ای به بررسی میزان کاربرد زبان فارسی و بختیاری در حوزه‌های مختلف مانند کوچه و بازار، مراسم بومی، مجالس خانوادگی، و برخورد با افراد پیر فامیل و دوستان در حالات عاطفی شدید پرداخته است. سپس تأثیر شاخص‌هایی نظیر سن، جنسیت، شغل، تحصیلات، عرق بومی بودن و گویشور بختیاری بودن والدین در خانواده، به عنوان عوامل اجتماعی موثر در کاربرد دو زبان در حوزه‌های مختلف بررسی و مشخص شد که هر یک از این عوامل در میزان کاربرد دو زبان مؤثرند. برای نمونه کاربرد زبان فارسی در حوزه‌های مختلف در بین جوانان بیش از بزرگسالان و در بین دختران بیش از پسران است. در ضمن کاربرد گویش بختیاری در موقعیت‌ها و حوزه‌های غیر رسمی مانند مراسم بومی و خانواده بیش

از میزان آن در حوزه‌ها و موقعیت‌های رسمی‌تر است. دستاوردهای این پژوهش نشان می‌دهد که میزان کاربرد زبان فارسی در حوزه‌های مختلف و آموزش آن به فرزندان در خانواده‌های مسجد سلیمانی روز به روز رو به فزونی است و در مجموع، گویش بختیاری با کاهش میزان کاربرد در حوزه‌ای مختلف و خروج تدریجی از این حوزه‌ها، جای خود را به زبان فارسی می‌دهد و این نشان‌دهنده روند زوال تدریجی است.^(۱۳)

پژوهش دیگر درباره زبان مازندرانی در شهر آمل، از سوی نگارنده^(۱۴) صورت پذیرفت. این پژوهش علاوه بر مطالعه میزان کاربرد زبان فارسی و مازندرانی در دو گروه سنی و جنسی در حوزه‌ای مختلف در شهر آمل، به بررسی نگرش‌های گویشوران درباره دو زبان و تصمیمات جوانان برای آینده زبان نیز پرداخت. این پژوهش روشنگر مسائل زیادی در خصوص وضعیت و جایگاه فعلی زبان مازندرانی و آینده آن بوده است. نکته قابل توجه در این بررسی که زبان شناسان از آن به عنوان نشانه‌ای از تغییر یا حذف زبان یاد می‌کنند،^(۱۵) همان کاربرد زبان فارسی در حوزه‌هایی است که قبلاً حوزه مطلق زبان مازندرانی بوده‌اند. ظاهراً انتظار می‌رود در چنین جوامع دو زبانه‌ای، یک زبان معتبرتر برای امور رسمی، اداری و آموزشی به کار رود و در حوزه‌ها و موقعیت‌های غیررسمی مانند ارتباطات خانوادگی و داخل کوچه و خیابان از زبان محلی استفاده شود. شواهد نیز حکایت از آن دارند که در گذشته‌ای نه چندان دور، واقعیت امر نیز چنین بوده است، اما امروزه این زبان رسمی است که به تدریج جایگزین زبان محلی در این حوزه‌ها می‌شود. از سوی دیگر، آموزش زبان فارسی به عنوان زبان اول به فرزندان در بین خانواده‌های مازندرانی‌زبان رو به فزونی است و این خود شواهدی دیگر بر روند زوال گویش مازندرانی است. برای نمونه در گروه سنی دانش آموزان دبیرستانی، ۳۷ درصد، فارسی را به عنوان زبان اول آموخته‌اند، در حالی که در گروه سنی پایین‌تر این رقم به ۶۳ درصد می‌رسد. در ضمن، میزان کاربرد زبان فارسی در بین افراد تحصیل کرده، شهرنشین و طبقات بالا رو به افزایش است و از آنجا که باسوادی و شهرنشینی روبه گسترش هستند، می‌توان پیش‌بینی کرد که در آینده کاربرد زبان فارسی

افزایش بیشتری پیدا کند. مسئله دیگری که از هرگونه امیدواری برای حفظ و بقای گویش مازندرانی می‌کاهد، سن و جنسیت افراد علاقه‌مند به زبان فارسی است. مشخص شد که تقریباً در تمام موارد، افراد جوان بیش از بزرگسالان و زنان و دختران بیش از مردان و پسران از زبان فارسی استفاده می‌کنند. در مجموع، بیشترین علاقه‌مندان به زبان فارسی را دختران جوان تشکیل می‌دهند و این به منزله افزایش آموزش زبان فارسی به فرزندان در آینده است؛ چرا که این دختران به عنوان مادران آینده نقش عمده‌ای در زبان‌آموزی فرزندان برعهده دارند. در محیط‌های آموزشی مانند مدرسه نیز زبان فارسی نه تنها به عنوان زبان آموزش بلکه به عنوان تنها زبان ارتباطی بین معلم و دانش آموز به کار می‌رود و این می‌تواند زبان مازندرانی را در نظر کودکان و جوانان بی‌اهمیت جلوه دهد. بررسی نگرش‌های گویشوران نیز حاکی از نبود نگرش‌های مثبت و همچنین نبود علاقه و دل‌بستگی عمیق نسبت به زبان مازندرانی است و این خود نشان می‌دهد که عزم گروهی برای حفظ زبان مازندرانی وجود ندارد.

از دیگر مطالعات اجتماعی درباره زبان‌های ایرانی پژوهشی درباره زبان بلوچی است که شاه بخش (۲۰۰۰) از دانشگاه لندن آن را انجام داده است.^(۱۶) زبان بلوچی با لهجه‌های متعدد علاوه بر نواحی جنوب شرقی ایران، در نواحی وسیعی در کشورهای همسایه نظیر جنوب غربی پاکستان، بخش‌های جنوب افغانستان و در بخش‌هایی از ترکمنستان و هندوستان کاربرد دارد. پژوهشگر، کاربرد زبان بلوچی را در حوزه‌های مختلف از جمله خانه، محل کار، آموزش، تجارت، مذهب، سرگرمی و رسانه‌های گروهی بررسی کرده است. شاه بخش می‌گوید، اگر زبانی در تمامی این حوزه‌ها کاربرد داشته باشد، زبانی قوی و سالم است و اگر کاربرد یک زبان تنها به محیط خانواده و آن هم اعضای پیر خانوار محدود شود و برای تمام اهداف دیگر، زبان دوم مورد استفاده قرار گیرد، زبانی ضعیف است و احتمالاً در طول یک یا دو نسل منقرض خواهد شد. اگرچه زبان بلوچی در بلوچستان مرکزی در تمام حوزه‌ها کاربرد دارد، در شهرها، کاربرد زبان دوم که فارسی است، نمود بیشتری می‌یابد و زبان بلوچی صرفاً زبان خانه

و کوچه و بازار است. از دیدگاه وی، عامل بی‌سوادی و فقدان تحصیلات، باعث ماندگاری زبان بلوچی در برخی حوزه‌ها شده است و طبیعی است که در دراز مدت، با گسترش سواد و افزایش سطح تحصیلات افراد، سلامت زبان بلوچی مورد تهدید قرار می‌گیرد. میل به دوزبانگی در محیط‌هایی که با زبان‌های رسمی برخورد زیادی دارند، بسیار است و در حوزه مذهب نیز که معمولاً از آخرین پایگاه‌های زبان‌های در معرض نابودی است، زبان عربی غلبه دارد. این مسئله برای سایر زبان‌های محلی ایران نیز صدق می‌کند. به طور کلی، در جامعه بلوچ رسانه‌های گروهی مثل تلویزیون و رادیو، تجارت و کار و حتی آموزش به زبان فارسی انجام می‌شود و در نتیجه میل به کاربرد زبان فارسی و در نهایت حذف زبان بلوچی بسیار زیاد است.

خانم مشایخ^(۱۷) در طرحی تحقیقاتی با استفاده از پرسشنامه، به بررسی کاربرد زبان فارسی و گیلکی در دو گروه سنی مختلف در شهر رشت پرداخته است. یافته‌های این پژوهش نیز مانند سایر موارد ذکر شده، حکایت از کاربرد روزافزون زبان فارسی در حوزه‌های مختلف دارد و شواهد و قراین دال بر تغییر تدریجی زبان از گیلکی به فارسی است. در حوزه خانواده که بیشترین میزان کاربرد گویش گیلکی در آن دیده می‌شود، بیشتر کاربران گیلکی را والدین و بزرگسالان تشکیل می‌دهند و از این رو این حوزه نمی‌تواند در حفظ و بقای زبان گیلکی نقش مؤثری ایفا کند. از سوی دیگر، کاربرد زبان گیلکی در موقعیت‌ها و مکان‌های رسمی مثل مدرسه، مطب پزشکی و ادارات دولتی رو به کاهش است. در حوزه هنر و سرگرمی که بیشتر علاقه‌مندان آن را جوانان تشکیل می‌دهند نیز گرایش غالب، به سمت زبان فارسی است. تعداد والدینی که خود را دوزبانه می‌دانند، حدود ۸۰ درصد است و تعداد فرزندان که خود را دو زبانه می‌دانند، ۴۴ درصدند؛ یعنی در طول یک نسل، تعداد افراد دوزبانه تقریباً به نصف رسیده است. زبان فرزندان یک زبانه صرفاً فارسی است، ولی زبان والدین یک زبانه یا فارسی است یا گیلکی. به عبارت دیگر، فرآیند تغییر زبان در نسل گذشته شروع شده و با نسل حاضر در حال پیشروی است. نگرش‌های زبانی هم از جمله عواملی هستند که

می‌توانند فرآیند تغییر زبان را تسهیل کنند. بیش از نیمی از فرزندان نسبت به گیلکی نگرش منفی دارند و این گروه در موقعیتی هستند که دیگر نمی‌توان کار چندانی برای تغییر نگرش آنها انجام داد؛ زیرا این جوانان در آینده یا وارد دانشگاه می‌شوند یا بازار کار، که هر دو به تقویت این نگرش‌های منفی کمک می‌کنند و این نگرش‌ها خود به خود به نسل بعد نیز منتقل می‌شوند. در ضمن، بررسی‌ها نشان می‌دهند که طی دو نسل، افراد نسبت به زبان بومی خود بی تفاوت‌تر شده‌اند و زوال این زبان برایشان اهمیت چندانی ندارد. در مجموع می‌توان گفت که مقایسه دو نسل نشان می‌دهد که کاربرد زبان گیلکی تقریباً در تمام حوزه‌ها کاهش یافته است و زبان فارسی رفته رفته جای آن را می‌گیرد و کاربرد بیش از حد این زبان در حوزه‌هایی که سابقاً متعلق به گیلکی بوده، زندگی و موجودیت گویش گیلکی را به خطر انداخته است.

در مورد سایر زبان‌ها و گویش‌های اقوام ساکن در ایران مانند کردی، ترکی، لری، و... بررسی یا پژوهشی به دست نیامد، اما آنچه از ظاهر امر بر می‌آید این زبان‌ها نیز

وضعیت بهتری ندارند. نگارنده این

میزان کاربرد زبان فارسی در بین افراد

تحصیل کرده، شهرنشین و طبقات بالا رو

به افزایش است و از آنجا که باسوادی

وشهرنشینی روبه گسترش است، می‌توان

پیش‌بینی کرد که در آینده کاربرد زبان

فارسی افزایش بیشتری پیدا کند.

مقاله پرسشنامه‌هایی را در زمینه کاربرد

زبان کردی در شهرهای سنندج و

کرمانشاه به اجرا گذاشته است که

بررسی‌های اولیه، از افزایش روز افزون

کاربرد زبان فارسی در حوزه‌های

مختلف و به ویژه حوزه خانواده و

کاسته شدن از کاربرد زبان کردی در این

حوزه‌ها حکایت دارند. در مناطق آذری زبان نیز آموزش زبان فارسی به جای زبان آذری به فرزندان متداول گشته و با گذشت زمان رو به فزونی است. حال که همگی شواهد و قرائن از این حکایت دارند که زبان‌های محلی در معرض خطر نابودی

هستند و رفته رفته می‌روند که برای همیشه به دست فراموشی سپرده شوند، چه باید کرد و چه می‌توان کرد؟

چه باید کرد؟

تقریباً همه محققان به هنگام گزارش پژوهش‌هایشان درباره زبان‌های ایرانی، بر حسب حقایق و وضعیت موجود راه‌حل‌ها و پیشنهادهایی را برای تغییر وضع موجود و کمک به حفظ و بقای این زبان‌ها ارائه کرده‌اند که هر یک جای تامل دارد. این اقدامات اگرچه در کوتاه مدت چندان اثربخش نیستند، ولی در دراز مدت می‌توانند در تغییر نگرش‌ها و در نهایت افزایش کاربرد و آموزش این زبان‌ها مؤثر باشند.

چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، تغییر زبان نتیجه حرکت جمعی و طولانی مدت افراد یک جامعه زبانی در جهت انتخاب و کاربرد زبان است و انتخاب و کاربرد زبان در درجه اول تحت تأثیر نگرش‌های زبانی افراد است. از این رو، هرگونه اقدامی در جهت تغییر وضع موجود باید به صورت جمعی، مستمر، طولانی مدت، و در جهت تحول در احساسات، نگرش‌ها و باورهای افراد نسبت به نقش، کاربرد، اهمیت و اعتبار زبان‌های محلی باشد و تحقق این امر از دو طریق میسر است: اول، رواج و کاربرد زبان‌های محلی در موقعیت‌ها و حوزه‌هایی که می‌توانند و باید به کار گرفته شوند و دوم، آگاهی‌بخشی به گویشوران از طریق دادن اطلاعات درست درباره نقش، کاربرد و جایگاه واقعی زبان و زدودن باورها و برداشت‌های نادرستی که در این باره وجود دارند.

مسئولان مملکتی، متولیان امر آموزش و پرورش و آموزش عالی، دست اندرکاران امور فرهنگی، صداوسیما، مطبوعات، افراد تحصیلکرده، شخصیت‌های معتبر و صاحب نفوذ، محققان و نویسندگان به ویژه زبان‌شناسان و جامعه‌شناسان و خود والدین هر کدام می‌توانند سهم مهمی در این امر داشته باشند.

با وجود آنکه در بین حوزه‌های مختلف، خانواده اولین و مهمترین است، اما شروع کار نمی‌تواند از خانواده باشد، زیرا آموزش زبان فارسی به فرزندان در محیط خانواده تحت تأثیر نگرش‌هایی است که در بیرون از خانواده شکل گرفته‌اند. مدرسه مهمترین حوزه‌ای است که به کارگیری زبان‌های محلی در آن می‌تواند در ارزیابی گویشوران از موقعیت و جایگاه این زبان‌ها موثر باشد و موجب رواج کاربرد آن در دیگر حوزه‌ها و از جمله خانواده شود. در این خصوص قبل از هر چیز لازم است مسئولان آموزش و پرورش مناطق، این مسئله را به صراحت برای مدیران، معلمان و دانش‌آموزان روشن کنند که استفاده از زبان‌های محلی به عنوان زبان مادری آنها در محیط مدرسه و حتی کلاس درس حق اولیه و طبیعی آنهاست و از نظر قوانین رسمی کشور نیز منعی برای این کار وجود ندارد. در حال حاضر مشاهدات و نیز بررسی‌ها نشان می‌دهند که در برخی مناطق ایران (مثل مناطق مازندرانی زبان و گیلکی زبان) بسیاری از دانش‌آموزان و حتی معلمان کاربرد زبان محلی در مدرسه را نه تنها دور از ادب و احترام، که عملی غیر قانونی تلقی می‌کنند و این در حالی است که در اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح شده است که «... استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است». معلمان می‌توانند با کاربرد این زبان در مدرسه و حتی کلاس درس برای آن ایجاد ارزش و اعتبار کنند و بهتر است سعی شود که از زبان فارسی به عنوان ابزاری برای حفظ رابطه معلمی- شاگردی و ایجاد فاصله بین معلم و دانش‌آموز استفاده نشود.

علاوه بر مدرسه، استفاده از زبان‌های محلی از سوی افراد تحصیلکرده و شخصیت‌های صاحب نفوذ و مورد علاقه مردم نظیر پزشکان، اساتید، هنرمندان، ورزشکاران و... و همچنین مسئولان امور دولتی در موقعیت‌های مختلف اعم از ملاقات با مردم یا مصاحبه‌های رادیویی، تلویزیونی، و مطبوعاتی می‌تواند نقش بسزایی در تغییر نگرش‌های مردم و ترغیب آنها به استفاده از این زبان‌ها داشته باشد.

رادیو و تلویزیون‌های استانی به عنوان پرطرفدارترین و مناسب‌ترین رسانه، راه مطمئنی برای تبلیغ و گسترش زبان‌های محلی محسوب می‌شوند. یکی از راه‌ها این است که تا حد ممکن در برنامه‌ها، به‌ویژه در برنامه‌هایی که برای گروه سنی پایین تهیه می‌شوند، از زبان‌های محلی استفاده شود، اما باید توجه داشت که گونه زبانی مورد استفاده در این برنامه‌ها کاملاً طبیعی بوده و با زبان مورد استفاده مردم در خانه و کوچه و بازار تفاوت اساسی نداشته باشند، زیرا استفاده از گونه‌ای که آمیخته با واژگان و ساختار زبان فارسی باشد، تأثیر منفی بر جای خواهد گذاشت. چنانکه مشایخ^(۱۸) می‌گویند، شبکه‌های آذری زبان در این خصوص تا حدودی موفق عمل می‌کنند، اما دیگر شبکه‌های استانی مثل شبکه استانی گیلان گاه عملکرد معکوس دارند. عمده برنامه‌های گیلکی تولید شده در شبکه باران (شبکه استانی گیلان) مربوط به روستاییان و مسائل کشاورزی و دامپروری است. این مسئله در شبکه استانی مازندران نیز صادق است. صدا و سیما سراسری و استانی باید در تولید برنامه‌هایی که در آن تنها افراد طبقه پایین جامعه و یا مجرمان و بزهکاران لهجه دارند، تجدیدنظر کنند. همچنین ما شاهد برنامه‌هایی هستیم که جنبه طنز دارند و برای ایجاد خنده و اثر کمیک از لهجه‌های محلی استفاده می‌کنند. این مسئله ممکن است باعث ایجاد سرخوردگی و دلزدگی در جوانان بومی شود. بنا به گزارش آقای شاه‌بخش^(۱۹) در جامعه بلوچ نیز رسانه‌های گروهی مثل تلویزیون و رادیو، به زبان فارسی برنامه اجرا می‌کنند. اقدام دیگری که رادیو و تلویزیون می‌توانند انجام دهند، دادن آگاهی‌های لازم به مردم درباره نقش و جایگاه واقعی زبان است و شایسته است که این کار نیز به روش علمی و با استفاده از متخصصان فن، یعنی زبان‌شناسان، جامعه‌شناسان و ادبا صورت پذیرد.

مطبوعات، اعم از روزنامه‌ها و مجلات محلی می‌توانند سهم عمده‌ای در انتقال دیدگاه‌های زبان‌شناسان و گویش‌شناسان به مخاطبان داشته باشند. علاوه بر آن، استفاده

از زبان‌های محلی در نگارش مطالب، خود عاملی برای تقویت و به کارگیری این زبان‌ها خواهد شد.

با وضع موجود، اکنون زمان آن فرا رسیده است که مسئولان، رسانه‌های گروهی، نویسندگان و محققان به جای پرداختن به توصیف ساختمان و واژگان زبان‌های محلی و یا تاریخ و پیشینه آنها، مسئله مهم‌تر، یعنی تقویت جایگاه زبان‌ها و کمک به ادامه حیات آنها توجه نشان دهند. تمامی تلاش‌ها باید در جهت دادن اطلاعات و آگاهی‌های درست به مردم باشد، زیرا زمانی شاهد رشد و شکوفایی زبان و رواج آن در یک منطقه خواهیم بود که مردم درک و شناخت درستی از نقش‌ها و کارکردهای زبان داشته باشند و مسلماً هر برنامه‌ای در این جهت که از جنبه تحمیلی برخوردار باشد، موفقیتی نخواهد داشت. از این رو به هر وسیله ممکن باید این مفهوم را برای مردم روشن ساخت که «نقش اولیه زبان برقراری ارتباط بین گویشوران است و هر زبانی، از جمله آذری، کردی، لری، و... جدای از موقعیت و اعتبارش به خوبی از عهده این کار بر می‌آید». گویشوران باید به این درجه از درک و شناخت نایل شوند که: استفاده از یک زبان محلی مایه خجالت و شرمندگی و نشانه عقب ماندگی نیست و در مقابل صحبت کردن به زبان فارسی نمی‌تواند به تنهایی مایه افتخار و نشان از تمدن و فرهیختگی باشد. در ضمن باید احساس کنند که حفظ و حراست از زبان آبا و اجدادی به عنوان میراث گذشتگان این سرزمین ارزشمند و بر همگان واجب است، زیرا زبان هر ملت با فرهنگ، آداب، رسوم، باورها و ارزش‌های گذشته و امروز او گره خورده است.

پی نوشت:

- 1-Aitchson, Jean. 1993. Language change: Progress or Decay? Cambridge: Cambridge University Press. P. 197.
- 2-Fasold, Ralph. 1987. The Sociolinguistics of Society. Cambridge: Cambridge University Press. P.213
- 3-Redish, Laura. 2001. Endangered Languages Revival and Revitalization. [http://www.native – Languages. Org / revive. Htm](http://www.native-Languages.Org/revive.Htm).
- 4-Connor, Steve. 2003. Alarm Raised on Worlds Disappearing Languages. [http://www.commondreams.org/headlines 0310515 - 05.htm](http://www.commondreams.org/headlines/0310515-05.htm).
- 5 - Ibid.
- 6 - Ibid.
- 7 - Fasold, Ralph. Ibid. p. 217
- ۸- مدرسی، یحیی. درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۸. ص ۵۷.
- دکترای زبانشناسی و مدرس دانشگاه‌های کشور
- 10 - Aitchson. Jean. Ibid. p.197
- 11 - Fasold, Ralph. Ibid. p.217
- 12 - Dittmar, No, bert. Ibid.
- ۱۳- ذوالفقاری، سیما. «گوش بختیاری، بقا یا زوال؟» (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). تهران. دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی. ۱۳۷۶.
- ۱۴- بشیرنژاد، حسن. «بررسی جایگاه و کاربرد فارسی و مازندرانی ... در شهرستان آمل» (پایان‌نامه کارشناسی ارشد) تهران. دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی. ۱۳۷۹.
- 15 - Fasold, Ralph. Ibid. p. 213

16 - Shahbakhsh, Azim. 2000. A Case Study of Baloch Language, An L₁ Changing to an L₂ ? <http://www.baloch.com/culture/language/> - 3k.

۱۷- مشایخ، طاهره. «بررسی کاربرد فارسی و گیلکی ... در شهر رشت» (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۱۳۸۱.

۱۸- همان.

19 - Shahbakhsh, Azim. Ibid.